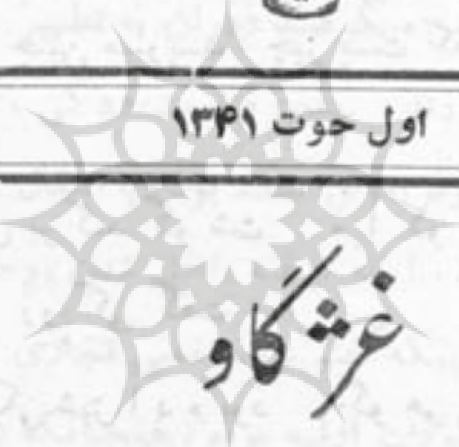


۱۲ فصلنامه علمی-پژوهشی در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی - شماره دوم - سال بیست و یکم - زمستان ۱۳۴۱



شماره دوم اول خرداد ۱۳۴۱ سال بیست و یکم



نگاهی بر آثار زبان دری
باطلوع دین مقدس اسلام آیین زردشتی رو بزوال نهاد و طومار ستایش و نیایش
این دان کیش مزدیسنا فرسوده و مندرس شد. این امر از یک سو و از جانب دیگر
عمل کذائی مستسخان، که در بحر برف و تغلیط کتب زبان فارسی از هیچگونه
سعی مضایقه ننمودند، موجب شد که نام حقیقی غرشگاو یعنی گئوش که لقب
گوشورون داشته، فراموش شود و ضبط های گوناگون و بی اساس در نسخه ها
بوجود آید؛ این امر در آثار زبان دری سخت پدیدار است و من در دستور آتی
به بعضی از آنها اشاره میکنم:

۱ - ظاهراً قدیمترین اثری که از غرشگاو ذکر نموده کتاب جغرافی حدود العالم
است که بقلم مردی جوزجانی در سال ۳۷۲ هجری نوشته شد. این مؤلف

ناشناخته - یا اینکه من هنوز اورامی شناسم - از غر گاودوبار ، یکی در صفحه ۶۱
بصورت غر و غاو و دیگر در صفحه ۷۶ بشکل غر غاو یاد می کند (۱)

غر و غاو ، بیگمان ، ضبط ندرستی است و واو عاطفه دران زائداست و غر غاو
نیز تصحیفی است از غر گاو، یعنی گاو، از جنس غر، غش ، غوش ، گوش ، گئوش .
چونکه گاو انواع مختلف دارد و جزء دوم بیگمان من در دوره اسلامی
بران افزوده شده است .

۲ - لغت فرس اسدی طوسی مطالبی درباره غر گاو دارد ، ولی چنانکه ثابت
خواهم کرد ، مؤلف منوجه نبوده است که از چه چیز صحبت مینماید ، وی در بیان
معنی کلمه «غوش» چنین مینویسد : چیز است که بر تن او هیچ موی نباشد .
بو شکور گفت :

مر یدان ز بازوش بر کند گوشت
غوشت بر هنه و د . رود کی گفت :

گفت هنگامی یکی شهزاده بود گوهری و بر هنر آ زاده بود
شد بگر مابه درون شیک روزم غوشط طالب بود فریبی کلان بسیار گوشت (۲)

و مضراع چارم در مجموعه ای که بنام آثار ابو عبدالله رودکی ، در جمله نشریات
دولتی تاجکستان در استانبول آباد ، در سال ۱۹۵۸ از طرف اکادمی فنهای آن
جمهوریت از شعبه شرق شناسی و آثار ادبی ، بعنوان « جشن نامه رودکی » منتشر
ساخته اند (۳) چنین قید گردیده است :

بود فریبی و کلان و خوب گوشت

و مضراع سوم را در فرهنگ نامه حسین الوقائی ، تألیف در سال ۹۳۳ هجری چنین خوانده اند :

(۱) حدود العالم ، منوچهر ستوده ، تهران ، ۶۱ ، ۷۶

(۲) لغت فرس ، د پیر سیاقی ، از روی چاپ هر ن

(۳) با مقدمه و اهتمام عبدالغنی میرزایف

شد به گرمابه درون ایستاد. گوشت (۱) اما واضح است که مدون لغت فرس معنی «روز گوشت» را درست در نیافته و آنرا بمعنی «جای اش» که رویدگی آنرا در نظر نداشته - مورد استفا ده قرار داده است. تفصیل اینک:

«روز گوشت» لجه سغدی، «گوش روز» و یا روز گوش است که این روز نزد پیروان مزد بسنا از ایام دینی و آن روز چاردهم از هر ماه شمسی بوده و یکی از مهر اسم خاصی که اندرین روز بر گزار میگردد قربیت و توجه به حال حیوانات مخصوصاً گاو بوده است زیرا ایزد گوش نگهدارنده و حافظ چاریان بشمار میرفته. پیروان این کیش این روز را جشن میگردانند و در آن به تطهیر و پاکیزگی میپرداختند و فرزندان به مکتب می سپردند. همچنین مناسبت بود که، که هنوز رسوم و عینات ماضی در جامعه و عصر او فراموش نشده بود و یا انتقال نموده بود، از استحمام شهبازیه ای صحبت مینماید، و در نه برهنه داخل شدن در حمام امری لایق است حاجت به تذکر ندارد. اینکه گفتیم برهنه معنی مجازی کلمه گوشت است بدین جهت که گوشورون از مخلوقات اولیه بوده، همچنانکه کیومرث نخستین انسان زمینی خوانده شده و این دو کلمه از لحاظ ریشه از یک جا آمده اند و حتی کیومرث در کتاب او ستانیمه بشر نیمه حیوان ترسیم گردیده و مجسمه او را به همین صورت میساخته اند و در ابتداء، هر دو برهنه و در کوه پیدایش یافتند. فردوسی گفت:

کیومرث شد بر جهان کد خدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای

شر بخت و تختش بر آمد به کوه پلنگینه پوشید خود با گرو

پلنگینه پوش و دن کیومرث، شاید مراد از برهنه بودن او باشد. سپس در باره سیامک گوید:

سیامک بیا مد برهنه تا بر آویخت با پور آهر یمن (۲)

از سطور فوق شاید تصور این فقره دست دهد که کلمه گوشت معنی مجازی برهنه را حاصل کرده بود. بازی اگر این حدس نویسنده اساس نداشته باشد، لااقل درین

شکی نیست که مؤلف فرهنگ فارس برای کلمه برهنه شاهد درستی نیاورده . زیرا رودکی را از ابیات مذکور مقصد این بوده که؛ شهزاده ای گوهر دار و پرهیزگار و فربه و پیر گوشت، در یکی از ایام گوشت (گوش روز) به گرمابه رفت؛ و مسلم است که در روزهای متبرک مردم به حمام میروند و بدن را تطهیر میکنند و درین روزها خوردنیهای خاص صرف مینمایند. بنا بران «روز گوشت» همان «گوش روز» عبدالحی گردیزی و «جوش ووز» ابوریحان بیرونی است لاغیر . همین اشتباه در «برهان قاطع» زاه یافته و معشی فاضل آن، مصراع سوم را در حاشیه «اسناد گوشت» ضبط نموده اند که واضحاً بی معنی است (۱)

۳ - اثر دیگر که از غرگاو ذکر می دارد طبقات ناصری ، اثر منہاج سراج جوزجانی است . میجر را اورتی آنرا در حدود هشتاد و دو سال پیش به انگلیسی ترجمه و تحشیبه و منتشر کرد وی از روی نسخه های که در دست داشت ضبط های ذیل را بدست آورد: گزغوا، گزگوا: گزغابا گزگوا. راورتی آنرا گاو خنای معنی کرد و گفت که در جبال مرتفع آسیای مرکزی و شمال هند میزند . دم این حیوان را به یال اسپ و قاتارها و ترکها، آنرا برای تزئین به بیرق خود میبندند. گاو خنای را رومیان (یونانیان) کاکا توز مینامند و گویند که این حیوان نوعی از اسپ بحری است که گاو ابریشمی هم میگویند، چونکه غرگاو معنی ابریشم را نیز دارد (۲)

اما از چاپ های فارسی این کتاب نفیس با حواشی و تعلیقات مفید، یکی ازان دانشمند محترم عبدالحی حبیبی است که اکنون آنرا در تجدید طبع گردانیده اند . در طبع اول ایشان که از روی چند نسخه مغشوش، مانند ترجمه راورتی، صورت گرفته، غرگاو «غرغوا» یعنی گاو کوهی معنی شده. بعلاوه از ترجمه راورتی این نکته هم فهمیده می شود که غرگاو را بفتح اول قرائت میکرده

(۱) برهان قاطع، دکتر محمد معین، ۱۴۱۲/۳ نیز رک: همانجا، دیباچه، ص، ۱۷

(۲) طبقات ناصری، راورتی، ج ۱، ۶۸-۹، ح ۴، ۱۸۸۱، لندن: نیز رک ج ۲/۲۲۲

و این اشتباه شاید از برهان قاطع ناشی شده باشد که آنرا بفتح بر وزن منداو میدانند ولی بهر حال قابل یاد آور است که امروز هم توسط مردم به فتح اول تلفظ می شود که از لحاظ زبانشناسی با حقیقت منافات دارد.

۴- محمد حسین تبریزی آورده است که غز گاو باغین نقطه دار بر وزن منداو بمعنی غز گاو است که گاو قطاس با شد و بعضی دم آن گاو را قطاس میگویند بجهت آنکه اصل این لغت کثر گاو است یعنی ابریشم گاو. چه کثر بمعنی ابریشم هم آمده است. و چون در لغت و زبان فارسی تبدیل کاف به غین و برعکس جایز است همچو لگام و لغام و گلوله و غلوله و امثال اینها، درین لغت نیز کاف کثر به غین تبدیل یافته است و کثر گاو غز گاو شده است (۱)

دکتور محمد معین استاد دانشگاه تهران، محشی فاضل این اثر نفیس به تأیید وجه تسمیه سازی مدون مینویسند: غز (= کثر بمعنی ابریشم) + غاو (= گاو) = غز گاو = کج گاو = غز غاو = غشغاز و لغت فرس، ۴۱۵ = غز غا = کثر غا لغة بمعنی گاو دارای ابریشم ...

● محمد عوفی صاحب لباب الالباب در اثر دیگر خود بنام جوامع الحکایات نیز بر نهج آتی از غز گاو ذکر میکند: در آب را ازان بهیبت زهره آب شد و خیل آب چون سیل سیماب رو بهزیمت نهاد، ساکنان آن منازل از صوت و سیاست متحیر شدند، مامی جوشن در پوشید، صدف مغفر بر سر نهاد، نهنگ نیمچه بکشید، گاو غز گاو بر بست (۲)، مقصد عوفی از جمله (گاو غز گاو و بر بست)، بقر بنه (مامی جوشن در پوشید)، گاو پر چم بیار است و آماده رزم و مبارزه گردید، خواهد بود، زیرا غز گاو یا غز غاو را، چنانکه قبیل از بن نوشتیم، بمعنی پر چم و رفش و علم جنگ نیز، بکار برده اند و تفصیل این مطلب گذشت.

(۱) به تصحیح دکتور محمد معین ج ۲، ۱۴۱۲: نیز رش: همانجا، س، خط دیباچه

(۲) جوامع الحکایات، چاپ اول، جزء اول، تهران، ۱۳۳۵، ۱۹ - ۲۰

ملك الشعر أبهار ، در تفسیر کلمه غرغاو نوشته: غرغاو نام گاو پرچم است، یعنی «گژگاو- گاو ابریشم» که از دم او پرچم میساخته اند و بر گلوی نیزه درایت می بسته اند و گاهی پرچم را از الیاف دهان ماهی بال می ساختند. این جا مرادش گاو بحری است که غرغاو یعنی «پرچم» بسته است (۱)

۶- در مجمل التواریخ والقصص ازین حیوان تذکری هست: ... چین بن یافت ... را پسری بود ما چین نام ... او خاصیت پشم بدانست و مردم را بیاموخت و هم چنین به شکار گاه غشغا بگرفت و آن پرچم خوش آمدش، برداشت. گفت: این زینت حرب را شاید (۲). محشی آورده است که: غشغا باید غرغا و باشد و غرغا و - غرغا - غز گاو، اینهمه بقول برهان نام گاو بست که آنرا باغت رومی قطاس گویند... غشغا لجه ایست از غرغا که (ژ) به (ش) بدل شده است. و از موی دم آن در قدیم پرچم نیزه یا علم میساخته اند و پرچم گلوله ایست که رشته های سیاه رنگ از روی آویخته است، که بر گلوی علم می آویخته اند و این پرچم را از الیاف کام و دهان نوعی ماهی عظیم نیز میساخته اند، و ظاهراً سبب التباس معنی غرغا و و ماهی قطاس ازین روی است.

۷- نظر به غیاث در باره غر گاو چنین است: آن نوعی است از گاو که در کوهستان مابین خط و هندوستان پیدا می شود، پهنی آنرا (سری گائی) گویند بضم سین (۳).

۸- سید محمد علی در فرهنگ نظام می نویسد: غرغا - غرغاو - غرگا - غر گاو نام یک نوع گاو کوهی است که در کوهستان میان هندو و خطا پیدا می شود و از دم آن پرچم میساختند. خواجو گفت:

دمش همچون دم غرگا و گشته سر و نماند شاخ گاو گشته

(۱) سبک شناسی، چاپ اول ۳ ر ۴۱

(۲) مجمل التواریخ، بهار، ۱۳۱۸، ص ۹۹

(۳) غیاث اللغات، نو لکچور؛ ۱۳۳۰ ه. ق. به اهتمام صدیق خواججه ترجمه شده

انوری راست: *غزگاو* گوزن سرین همای طلعت و عنقاشکوه و طوطی پر (۱)

مجازاً بمعنی دم گاو و مذکور (پرچم) هم آمده. اثیرالدین اخصیکنی گوید می‌تواند چرخ غزگاو دور برگ از صبح و شام نیزه قدرت مگر پرچم ندارد بر قنات غاو مبدل گاو است و گاو بمعنی خودش؛ غز مبدل گنج سنسکریت است که بمعنی فیل است که از جهت بزرگی گاو مذکور فیل گاو گفته شد (۲).

حقیقت اینست که غزله‌چهار است از گوش که در لجه‌های دیگر گوش، غوش، غوشت، غش و در دوره اسلامی بصورت معرب جوش و حتی جهش (جهشیار) ضبط گردید. و من درین باره مطالبی را عرضه کردم و گنج سنسکریت بمعنی فیل، کامه ایست جداگانه و همچنانکه کوتور مامی بحری با قطن تفاوت دارد این دورا نیز با هم دیگر ارتباطی نیست.

۹- همین مطالب را بدون کم و زیاد در فرهنگهای رشیدی و انجمن آرای ناصری (انجمن چاردهم) میتوان یافت.

۱۰- بیش ازین مذکور افتاد که غزگاو زاید زبانهای اروپایی yak-yaek و در تبتی gyak مینامند در فرهنگ و بیشتر شرح ذیل را در باره آن میبینیم: حیوان نشخوار کننده از خانواده تپی شاجان، که شاخهای بزرگ گشته دارد. بدنش راموهای ابریشمین طولانی و شیده و این موها به اطرافش آویخته است و مو جب زینت آن می‌شود. موی دمش منگوله‌ای و مانند دم اسب است. در کوهپایه‌های میان تبت و همالیا پیدایش دارد. انواع گوناگون آن نظر به خصایص اقلیمی و محل پیدایش و خوراک و اگاهی آنرا در نظر داشته باشیم - حتی از لحاظ مو از بهره برداری، از هم متفاوت می‌شوند (۳).

(۱) مصراع اول این بیت در دیوان انوری، چاپ سعید نفیسی، ۱۳۱۷، ۱۱۳ چنین است:

پلنگ هیئت و غز گاو دم و گوزن سرین

(۲) فرهنگ نظام، ج ۲/۷۲۴، حیدرآباد دکن.

(۳) Webster's New International Dictionary چاپ دوم

۱۱- امروز، گذشته ازین که غر گاو را بفتح اول تلفظ می کنند. گاهی به خای نقطه دار هم ادا می نمایند. در قاموس جغرافیائی افغانستان چنین ضبط شده: خش گاو، یک نوع گاومیش است که در بدخشان بکثرت پیدا می شود و از موی دم آن پشه پران (چوری) می سازند (۱). در کتاب «راهنمای قطن و بدخشان»، اثر اعلیحضرت فقید محمد نادر شاه، که بکوشش مرحوم برهان الدین کشککی طبع و نشر گردیده غشگاو بچاپ رسیده است (۲).

۱۳- در صفحات گذشته این مطلب ذکر شد که در آئین زردشتی، روز چاردهم ازهرماه شمسی روز ایزد گوش بوده و آنرا «گوش روز» مینامیدند و این روز را عید می گرفتند و جشن می ساختند و از مراسم خاص آن یکی این بوده که گاوی را کشت و ورز می آموختند و پسر به کتب می فرستادند و ایزد این روز، حامی و حافظ چارپایان از آسیب اهریمنان بوده است. این وظیفه حفظ و صیانت ریزد گوش در قبل از اسلام از اساسات دین بوده و چندان شیوع و رواج داشت که آثار و نشانه های آن در دوره اسلامی نیز بر جای ماند و در آثار نظم و نثر فارسی داخل شد. از همین جهت فرهنگ نویسان یکی از معانی کلمه گوش را، حفظ و صیانت ذکر کرده اند (۳)، و این معنی حتی در کتب تصوف که زمینه آن مساعدتر بود، نیز فراوان دیده می شود. از جمله در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری که مصدر گوشیدن و مشتقات آن استعمال شده و دانشمند محترم عبدالحی حبیبی حاشیه نغزی بر آن افزوده اند (۴). مع هذا بنده عقیده دارم که کلمات گوش و گوشیدن بمعنی حفظ و صیانت از اسم ایزد گوش، بمناسبت و طبقه این ایزد بمعنی صیانت چارپایان از آسیب شیاطین و اهریمنان- که از طرف اهورامزدا بدو سپرده شده بود، پدید آمد، حافظ شیرازی گفت:

ای ملک العرش مرادش بده و ز خطر چشم بدش دار گوش

«باقی دارد»

(۱) قاموس جغرافیائی افغانستان - انجمن دائرة المعارف، کابل، ج ۱- ۲۲۷

(۲) راهنمای قطن و بدخشان چاپ سنگی، کابل، ۱۳۰۲، ص ۲۸۶ و غیره

(۳) رك: مثلاً برهان، گوش دار: نکهدارنده، ج ۳/۱۸۵۷

(۴) طبقات الصوفیه، عبدالحی حبیبی، کابل، انجمن تاریخ، ص ۶۵۷